##### آینده‌نگری و فرجام تاریخ بشر

|  |
| --- |
| چکیدهمقاله در پیش‌رو، به یکی از دغدغه‌‌های مهم انسان‌‌ها پرداخته است که همان آینده نگری و آگاهی از آینده و فراسوی بشر می‌باشد. مسأله آینده نگری و دغدغه داشتن آن، در وجود همه انسان‌‌ها در طول تاریخ و نیز در فرآیند پایان تاریخ بوده و خواهد بود. از آن‌جا که انسان، بر اساس فطرت روحانی آفرینش شده است، خواسته‌‌ها و پرسش‌هاى فطری او نیز خاستگاه روحانی دارد که معرفت‌جوىى، حقیقت طلبی و آینده نگرى، از جمله آن‌‌ها است. بر این اساس، مقاله حاضر با سر فصل‌هایی که در ذیل به گزارش آن‌ها خواهیم پرداخت، در دستور تحقیق و پژوهش قرار گرفت.نگارنده، ابتدا به ابعاد زمان که متشکل از گذشته، حال و آینده است و مفاهیم آن پرداخته و سپس به خاستگاه آینده‌نگرى (فطرى، عقلی ـ فلسفی و سیاسی ـ اجتماعی)توجه کرده است. در فرآیند بحث، آینده نگری را به مثبت و منفی تقسیم نموده و آینده نگری مثبت را از منظر ادیان ابراهیمی مورد کاوش قرار داده است. همچنین به دیدگاه‌‌های اندیشمندان و نخبگان علمی دربارة آینده نگری مثبت پرداخته و در آخر و برآیند بحث، به علت روی آوردن انسان به آینده نگری منفی نیز توجه شده است.کلید واژه‌ها: آینده‌نگرى، پایان تاریخ، ابعاد زمان، خاستگاه آینده نگرى، آینده نگری مثبت، آینده‌نگرى منفی، فطرت، فلسفه تاریخ، اسلام، یهودیت، مسیحیت، زرتشت، آینده نگری هم اکنونى.مقدمهاز دغدغه‌‌های مهم و اساسی که به نوعی شامل همه انسان‌‌ها در طول تاریخ بوده و خواهد بود، آینده‌نگرى و کسب آگاهی از کیفیت رخ داد فرجام تاریخ بشریت است. اهمیت آینده‌نگرى و نیز اقبال عمومی مردم به آن، سبب شده است همه مکاتب ـ اعم از مکاتب الهی و مکاتب بشری ـ به نوعی به آن حساس بوده و دربارة آن، بحث کرده‌اند تا درصدد ترسیم آن برای باورمندان خود برآیند. به راستی برای مردم، این مطلب پذیرفته نیست که خود را پایبند به مکتبی بدانند که از آینده و کیفیت رخداد آن، بی‌خبر باشد و ابراز بی‌اطلاعی نمایند؛ از این رو، آینده‌نگرى، میان همه مکاتب مطر ح بوده و با همین رویکرد، مکاتب، آینده و فرجام تاریخ را بر اساس آموزه‌‌های مکتب خود توجیه و تفسیر می‌کنند؛ اما تفاوت و تماىزی که میان مکاتب در مباحث آینده‌نگرى و کیفیت رخ داد آن است، سبب بروز دیدگاه‌‌هاى گوناگون دربارة آینده‌نگرى شده است. مکاتب الهى، از آن جا که جهان را دارای خالق حکیم، دانا و توانا می‌دانند و تدبیر جهان را بر اساس اراده حق تعالی توجیه می‌کنند، آینده و فرجام بشریت را روشن ارزیابی کرده و آینده جهان را از آن‌ صالحان می‌دانند. در مقابل، مکاتب الحادی با جهان‌بینی مادى، با دست‌مایه قرار دادن یک سری عوامل، نظیر نژاد، ملیت، فرهنگ و باورها، معمولاً آینده تاریخ را مثبت ارزیابی نکرده بلکه اضمحلال و نابودی را سرنوشت حتمی بشر می‌دانند. در مقابل دو دیدگاه مثبت و منفی فوق، دیدگاه سومی مطرح است که برای بشر، آینده و فراسویی که در انتظار آن به سر ‌برد، تصور نمی‌کنند؛ بلکه آینده بشریت را در هم اکنون خلاصه کرده و پایان تاریخ را اعلان نموده‌اند و به نوعی خوشبختی و «به زیستی» مطلوب بشر را در نظام لیبرالیسم غربی که به گمان آن‌‌ها بهترین و کامل‌ترین اىدئولوژی تجربه شدة بشر در طول تاریخ زندگی خود است، خلاصه می‌کنند. میان ادیان آسمانى، دین اسلام، در جایگاه آخرین، کامل‌ترین و جامع ترین دین آسمانى، آینده بشریت را خوب و روشن ارزیابی کرده و آن را در قالب اندیشه مهدویت به بشر و جوامع بشری معرفی کرده است ؛ آینده بشریت و حاکمیت آن را از آنِِِ صالحان و مستضعفان دانسته و فراگیری عدالت، معنویات، مساوات و ... را از شاخصه‌‌های مهم حکومت جهانی مصلح به شمار آورده است. ابعاد زمان (گذشته، حال و آینده) و مفاهیم آنتاریخ انسان، در ابعاد زمان دارای معنا و مفهوم است. مفاهیم زمانی نیز به گذشته، ‌حال و آینده تقسیم می‌شوند؛ در نتیجه، تاریخ انسان نیز داراى ابعاد سه گانة زمانی گذشته، حال و آینده می‌باشد. گذشتة انسان، آن تحولاتی است که در زمان‌‌های گذشته رخ داده و در تاریخ به ثبت رسیده است. آیندة انسان نیز ‌زمان‌هایی است که آبستن رخداد‌ها و پدیده‌‌های جدیدی است که بشر در انتظار فرا رسیدن آن به سر می‌برد و حالِ انسان، خط فرضی است که بین دو زمانِ گذشته و آینده کشیده می‌شود. تاریخِ انسان و غیرانسان، بدون زمان تحقق پیدا نمی‌کنند؛ زیرا تغییر و تحول هر چیز با زمان[1] معنا پیدا می‌کند. پس زمان، جزء جدایی ناپذیر تاریخ است همچنین تنها انسان تاریخ ندارد؛ بلکه همه موجودات در این عالم (که همیشه در حال تغییر و تحول هستند) دارای تاریخند. به یک اعتبار، همه چیز در عالم تاریخ دارد؛ چون تاریخ، یعنی سرگذشت. وقتی چیزی حالت متغیری داشته باشد و از حالی به حالی و از وضعی به وضعی تغییر وضع و تغییر حالت بدهد، این، همان سرگذشت داشتن و تاریخ داشتن است؛ برخلاف این که اگر چیزی در وضع ثابتی باشد؛‌ یعنی هیچ تغییری در آن رخ ندهد که قهراً‌ تاریخ هم ندارد.[2] در تغییر و تحول اشیا، زمان، فصل ممیز آن‌‌ها است و زمان‌ است که تغییر و تحول را دارای شناسه و شاخصة دیروزی و امروزی می‌کند؛ پس زمان و تحول، فصل مقوم و به تعبیر دیگر، شالوده و اساس تشکیل تاریخ هستند. اگر آن دو نباشند، تاریخ نیز وجود نخواهد داشت. میان اشیا و موجودات صاحب تاریخ، تاریخ انسان محور بحث است. این تاریخ، دارای ویژگی‌هایی است که از دیگر موجودات متمایز می‌شود؛ مانند اراده، اختیار، و ... پس انسان می‌تواند با اختیار و اراده از مقطع «گذشته» و «حال» عبور کرده و خود را به «آینده» برساند و فرداى خود را به میل و اراده خوىش بسازد. شهید مطهرى، در مقوله معرفت‌شناختی تاریخ، تاریخ را در اقسام سه‌گانه ذیل تعریف کرده‌ است: 1. تاریخ نقلى؛ 2. تاریخ عقلی (علمی)؛3. فلسفه تاریخ.وى، در تعریف اقسام سه‌گانه تاریخ، چنین گفته است: تاریخ نقلى، علم به وقایع و حوادث و اوضاع و احوال انسان‌‌ها در گذشته است، مقابل اوضاع و احوالی که در زمان حال وجود دارد. هر وضع و حالتی و هر واقعه و حادثه‌اى، به زمان حال ـ یعنی زمانی که درباره‌اش قضاوت می‌شود ـ تعلق دارد. حادثه روز و جریان روز است؛ اما همین که زمانش منتفی شد و به گذشته تعلق یافت، جزء تاریخ شده، به تاریخ تعلق می‌یابد؛ پس علم تاریخ در این معنا، یعنی علم به وقایع و حوادث سپری شده و اوضاع و احوال گذشتگان. علم تاریخ در این معنا، اولاً جزئی ـ یعنی علم به یک سلسله امور شخصی و فردی ـ است، نه علم به کلیات و یک سلسله قواعد و ضوابط و روابط. ثانیاً یک علم نقلی است، نه عقلى. ثالثاً علم به «بودن»‌‌ها است نه علم به «شدن»‌ها. رابعاً به گذشته تعلق دارد، نه به حال. تاریخ عقلی (علمی)، علم به قواعد و سنن حاکم بر زندگی‌‌های گذشته است که از مطالعه و بررسی و تحلیل حوادث و وقایع گذشته به دست می‌آید. آنچه محتوا و مسائل تاریخ نقلى را تشکیل می‌دهد، ـ یعنی حوادث و وقاىع ـ «مبادی» و مقدمات این علم به شمار می‌روند. و مورخ (به معنای دوم) در پی کشف طبیعت حوادث تاریخی و روابط علّی و معلولی آن‌‌ها است، تا به یک سلسله قواعد و ضوابط عمومی و قابل تعمیم به همة موارد مشابه حال و گذشته دست یابد. هر چند موضوع و مورد بررسی تاریخ عقلى، حوادث و وقایعی است که به گذشته تعلق دارد، مسائل و قواعدی که استنباط می‌کند به گذشته اختصاص ندارد و قابل تعمیم به حال و آینده است. این جهت، تاریخ را بسیار سودمند می‌کند و آن را به صورت یکی از منابع معرفت انسانی در می‌آورد و او را بر آینده‌اش مسلط می‌کند. تاریخ علمی (عقلی) ـ مانند تاریخ نقلى ـ به گذشته تعلق دارد، نه به حال و علم به «بودن‌ها» است، نه علم به «شدن‌ها»؛ اما بر خلاف تاریخ نقلى، کلی است، نه جزئی و عقلی است، نه نقلی محض.فلسفه تاریخ، علم به تحولات و تطورات جامعه‌‌ها از مرحله‌اى به مرحلة دیگر و قوانین حاکم بر این تطورات و تحولات است؛ به عبارت دیگر، علم به «شدن» است، نه تنها علم «بودن» آن‌ها.فلسفه تاریخ ـ مانند تاریخ عقلی ـ کلی است، نه جزئی و عقلی است، نه نقلى؛ امّا بر خلاف تاریخ علمى، علم به «شدن» جامعه‌‌ها است، نه علم به «بودن» آن ها. نیز ـ بر خلاف تاریخ علمی ـ مقوم تاریخی بودن مسائل فلسفة تاریخ، این نیست که به زمان گذشته تعلق دارند، بلکه این است که علم به یک جریان است که از گذشته آغاز شده و ادامه دارد و تا آینده کشیده می‌شود[3] .آینده‌نگرىمفهوم‌شناسی آینده‌نگرىآینده‌نگرى، به معنای توجه داشتن به آینده و دغدغه داشتن وضعیت فراسو است که در انتظار رسیدن آن و رخداد‌های آن هستیم. آینده‌نگرى را می‌توان دو قسم کرده و آن را از دو منظر مورد مطالعه قرار داد. 1. آینده‌نگرى کلی. در این قسم، نگرش به آینده با روىکرد کلی صورت می‌گیرد و متعلق آن، نوع بشر است. و دغدغه انسان بر این است که فرجام و سرانجام تاریخ بشریت، روشن و آفتابی است یا تاریک و ظلمانى؟ به تعبیر دیگر، نگاه انسان در این فرض، نهایت زندگی بنی‌آدم است که آیا انسان‌‌ها در تاریخِ خودشان، عاقبت به خیر می‌شوند یا فرجام شوم و عاقبت شرّ در انتظار آن‌‌ها است؟ 2. آینده‌نگرى جزئی. در این فرض، ‌دغدغه و دل مشغولی انسان، فردی و جزئی است. هر کس برای فردا و فردا‌های خود نگران است که چه رخداد‌ها و حوادثی پیش خواهد بود و چگونه باید با آن کنار آمد. در واقع، تلاش و کوشش روزمره انسان‌‌ها برای فردای بهتر، از این منظر توجیه می‌شود. در این قسم است که علاوه بر انسان‌ها، حیوانات نیز برای فردای خود تلاش و کوشش کرده و سعی می‌کنند با انجام کار‌ها و جمع کردن غذا و ساختن لانه‌، آیندة خوبی برای خودشان بسازند. پس در فرض دوّم که آیندهنگری جزئی است، انسان و حیوان، با هم مشترک هستند؛اما قسم اول که آینده‌نگرى کلی و به تعبیری دیگر فرجام‌نگری است، مخصوص انسان‌‌ها می‌باشد؛ زیرا نگاه کلی و کلی‌نگری از خصیصه‌‌های عقل و ‌نگاه جزئی و جزئی‌نگری از خصیصه‌‌های وهم است و در میان موجودات، تنها انسان‌‌ها هستند که خداوند به آن‌‌ها نعمت عقل و شعور عنایت فرموده است. پس انسان‌‌ها می‌توانند با نیروى عقل، فرجام‌نگری کنند؛ اما حیوانات از نعمت عقل محروم بوده و دارای وهم و خیال هستند؛‌ به همین دلیل، تنها جزئی‌نگری دارند. گرایشات و ادراکات اولیه که در حیوانات (به طور عموم)‌ و در انسان‌‌ها (فقط از نظر بعد مادی و جسمی) وجود دارد، برگرفته از غرایز و طبیعت‌شان است؛ اما گراىش‌ها و ادراکات انسان‌‌ها از لحاظ بُعد روحانى، نظیر آینده‌نگرى کلی، ابدیت‌خواهى، عدالت‌طلبی و ... از فطرت روح‌شان نشأت گرفته است؛ چنان که شهید مطهرى قدسره می‌گوىد: ‌خواست‌‌های انسان دو نوع است: جسمی و روحى. مقصود از خواست جسمى، تقاضایی است که صددرصد وابسته به جسم باشد؛ مثل غریزة گرسنگی یا خوردن و میل به غذا به دنبال گرسنگى. این، یک امر کاملاً مادی و جسمانی و غریزی است؛ یعنی به ساختمان بدنی انسانی و هر حیوانی مربوط است. انسان، بعد از این که به اصطلاح قدما به «بدل ما تحلل» نیاز پیدا کرد (یعنی غذا هضم شد و به غذاى جدید، نیاز پیدا کرد) یک سلسله ترشحات در معدة او پیدا می‌شود. این ترشحات، به صورت یک احساس در شعور انسان منعکس می‌شود؛ و لو انسانی که اصلاً نداند معده دارد. این یک امر غریزی است؛ یعنی امری است که اکتسابی نیست و به ساختمان بدن مربوط است. این‌‌ها را امور غریزی می‌نامند.در ناحیة خواست‌‌ها و میل‌‌ها یک سلسله غرایز یا فطریات است که حتی در روان‌شناسی هم «امور روحی» نامیده می‌شوند و لذّات ناشی از آن‌‌ها را نیز «لذات روحی» می‌نامند؛ مثل میل به فرزند داشتن. میل فرزند داشتن، غیر از غریزه جنسی است که به ارضای شهوت مربوط است. برتری جوىی و قدرت‌طلبی نیز در انسان یک عطش روحی است.[4]آیت الله جوادی آملی در این باره می‌گوىد: ‌«فطرت» که سرشتی وىژه و آفرینش خاصی است، غیر از «طبیعت» است که «طبیعت» در همه موجودات جامد یا نامی و بدون روحِ حیوانی یافت می‌شود و‌ غیر از غریزه است که در حیوانات و در انسان در بُعد حیوانی اش موجود است.[5] فرجام نگری و دغدغه سرانجام تاریخِ بشر و نیز علم و آگاهی به سرانجام زندگی بشر و دانستن این مطلب که بشر در سیر تاریخی خود پاىانی مثبت و نیکو در انتظار او است یا فرجامی منفی و شوم زندگی او را رقم می‌زند، توجه همة انسان‌‌ها را به خود جلب کرده است. شاىد مهمترین نگرانی که همة انسان‌‌ها در طول تاریخ با نژاد‌ها و ملیت‌‌هاى مختلف، با آن رو برو بودند، همین مطلب ـ یعنی عدم آگاهی و علم به سرانجام تاریخ بشر ـ است.خاستگاه آینده‌نگرىفطریبا توجه به فراگیر و همه‌جانبه بودن فرجام‌نگری و با عنایت به دوام و همیشگی بودن آن، فطری بودنِ آینده‌نگرى ثابت می‌شود؛ زیرا شاخصه‌‌های فطری بودن یک چیز، کلیت و دوام است. فرجام‌نگری نیز در طول تاریخ، میان همة نژاد‌ها و ملیت‌‌هاى گوناگون، و در همة موقعیت‌‌هاى جغرافیاىی و نیز میان همة فرهنگ‌‌ها و باور‌هاى مختلف ـ اعم از آسمانى، زمینی و غیره ـ مطرح بوده و خواهد بود. در واقع، وىژگی‌‌هاى برشمرده مخصوص امور فطری می‌باشند؛ پس فرجام‌نگرى، خاستگاه فطری داشته و از امور فطری به حساب می‌آید. برهان فطرت از آن جا که ادراکات و بینش‌‌ها از منظر عقل نظری که مقام هست و نیست اشیا است، قابل وصول می‌باشد و گرایشات و کشش‌‌ها از منظر عقل عملی که مقام باید و نباید اشیا است دست یافتنی می‌باشد، فطریات عقل نظری با عقل عملی نیز متفاوتند؛ یعنی فطریات عقل نظری از سنخ شناخت‌‌ها و بینش‌‌ها است و نظریات عقل عملی از سنخ رفتار‌ها و کشش‌‌ها است.به تعبیر قرآن، فطرت نظرى، همان بینش شهودی به هستی محض و کمال مطلق است و فطرت عملى، همان کشش و گرایش حضوری به مقام کبریائی حق می‌باشد.[6]چنان که پیش‌تر به بیان وىژگی‌‌هاى امور فطری پرداختیم (عمومیت، ابدیت، زوال ناپذیری و اکتسابی نبودن) حال می‌پرسیم: آیا آینده‌نگرى داراى وىژگی‌‌هاى فوق است، تا از امور فطری به حساب آید یا نه؟ با بررسی‌‌هاى تاریخی و تجربى، ثابت می‌شود که مقوله آینده‌نگرى، در وجود همه انسان‌‌ها ـ اعم از انسان‌‌های نخستین و انسان‌‌های معاصر ـ نهفته بوده و خواهد بود. این دغدغه‌مندی به آینده و نگرانی از کیفیت رخ داد آن و نیز علاقه‌مندی به مثبت بودن آن، در نهان همة انسان‌‌ها وجود دارد؛ پس با وجود وىژگی‌‌هاى فوق، می‌توان مقوله آینده‌نگرى را نیز از امور فطری دانست. بعد از بیان مطالبِ فوق، به برهان فطرت می‌پردازیم: دلیل اولمقدمة نخست: آینده مثبت، محبوب همة انسان‌‌ها بوده و خواهد بود و نیز انسان‌‌ها بدون تعلیم، به آن رسیده‌اند.مقدمة دوم: هر چه محبوب همة انسان‌‌ها باشد و نیز بدون اکتساب در وجود آن‌‌ها تحقق یابد، فطری به شمار می‌آید.نتیجه: آینده مثبت که محبوب انسان‌‌ها است، از امور فطری است. دلیل دوممقدمة نخست: علاقه به آینده مثبت، از امور فطری است. مقدمة دوم: هر چه از امور فطری باشد، بدون متعلق نخواهد بود. نتیجه: علاقه انسان‌‌ها به آینده مثبت، بدون متعلق نخواهد بود.از دو برهان فوق، نخست، فطری بودنِ آینده‌نگرىِ مثبت و دوم، قطعی الوقوع بودن آن به اثبات می‌رسد. خاستگاه عقلی و فلسفىبرخی قواعد فلسفه، آینده و فرجام تاریخ بشر را روشن ارزیابی کرده و فراسوى نوىد بخشی را براى انسان ترسیم می‌کنند؛ مانند قانونِ محال بودن «قسر دائم» و «قسر اکثری» . فلاسفه ما، قسر دائم را در طبیعت محال شمرده‌اند؛ چنان که قسر اکثری را نیز نشدنی می‌دانند. منظور از قسر دائم، آن است که حقیقتی از حقایق هستی در دوره روزگارش، از خواسته طبیعی خود محروم باشد؛ مثلاً آتش هیچ‌گاه حرارت نداشته باشد و در جهان، نیروىی باشد که از آغاز پیداىش آتش تا هنگامی که آتش در این جهان وجود دارد از حرارت آن جلوگیری کند. فلاسفه، آن را قسر دائم نامیده‌ و محال می‌دانند؛ پس هر طبیعتی در بیشتر دوره عمرش، به خواسته طبیعتش می‌رسد و از اقتضاى طبیعی خودش محروم نخواهد شد و نیروى مزاحمی برابرش نیست. این نظریه فلسفی که به شکل قانون در جهان هستی جاری است، به ما خبر می‌دهد که روزگار ظلم و ستم در عالم بشری سپری خواهد شد و روزگار عدل و داد خواهد آمد. پس قسر انسانیّت در عمر انسانیت محال است؛ چنان‌ که در بیشتر عمر انسانیت هم، محال خواهد بود؛ پس روزگاری خواهد آمد که روزگار انسانیت باشد.[7] با توجه به این‌که انسان‌‌ها داراى ابعاد مادی و معنوى هستند و هر کدام از این ابعاد، برای خود، خواسته و گرایش‌هایی دارند. از طرفى، انسان‌‌ها مخلوق خداوند حکیم هستند و خلقت آن‌‌ها فعل خدا است وقتی خداوند حکیم، انسان‌‌ها را با گراىش‌‌هاى مادی و معنوى می‌آفریند، چون کار‌های لغو و بیهوده از او محال است، باید هر کدام از خواسته‌‌ها و گرایش‌‌های نهادینه در وجود انسان، متعلق و ما به ازای خارجی داشته باشد؛ مثلاً خداوند حکیم در وجود انسان، میل به آب قرار داده است؛ پس باید در خارج مایعی به نام آب موجود باشد، تا این میل و خواسته درونی انسان، بی‌پاسخ نماند. همان گونه که امیال مادی بشر، با تدبیر الهى، بدون پاسخ نمانده و با ایجاد متعلقات خارجی و نیز با دست یافتنی بودن آن ها، انسان‌‌ها به خواسته‌‌ها و امیال مادی‌ خود می‌رسند، در بُعد معنوى و روحی نیز باىد گراىش‌‌ها و امیال بشر، بدون پاسخ نماند. خواسته‌‌هاى روحی ـ معنوى انسان‌‌ها بسیار است؛ مانند نوع‌دوستى، علم‌دوستى، عشق به زیباىى، عشق به خوبی‌ها، عشق به خدا، علاقه به عبادت، عدالت‌خواهى، ظلم‌ستیزى، حس کنجکاوى، حس دینى، علاقه به آینده مثبت و... .پس انسان‌ها، از لحاظ حس کنجکاوى، در پی آگاهی از آینده و چگونگی تحقق آن هستند و از لحاظ علاقه به خوىش تماىل دارند آینده و فراسوى‌ خود را درخشان بینند.‌ خدای حکیم، این علاقه و آن کنجکاوى را هنگام آفرینش انسان در وجود او نهادینه کرده است. قطعاً روزی خواهد رسید که بشر، به این نوع خواسته‌اش برسد؛ زیرا اگر بشر، پاىان خوبی را تجربه نکند و با فرجام بدی بساط جهان را برچیده ببیند و به خواسته‌‌هاى روحی و معنوى خود نرسد، از خود می‌پرسد: چرا خداوند حکیم، گرایش‌‌ها و خواسته‌هایی که متعلق خارجی نداشت در دورن فطرت من قرار داد و چرا عشق انسان بدون معشوق و علاقه او بدون محبوب شد؟ از اینجا است که انسان، این را با حکمت خداوند در تعارض می‌بیند و این، با اصول مسلم ما که خداوند را حکیم و دانا می‌دانیم، سازگاری ندارد. فلسفه تاریخ از آن جا که در فلسفه تاریخ، زمانِ گذشته و حال و آینده، در یک جریان ممتد و به هم پیوسته ارزیابی می‌شود و همة مقاطع مختلف زمانی به مثابه جریانی واحد ـ مثل یک موجود حقیقی ـ منظور می‌شوند، تاریخ، دارای مبدأ و مقصدی خواهد بود؛ یعنی داراى علت فاعلی و علت غاىی که سیر تاریخ از مبدأ شروع شده و تا رسیدن به مقصد پیش می‌رود.چنان که برخی متفکران معتقدند «تاریخ»، موجودی حقیقى، زنده و متحرک است که جسمی دارد و روحى، و اراده‌اى و خواسته‌اى، و عزمی و آهنگى، و حرکتی و محرکى، و مبدأیی و مسیرى، و مقصدی و هدفى، و قانونی و نظامى.این تفکر، پیشینه‌ای دیرین دارد و افلاطون، حکیم یونانی (347ـ428 پیش از میلاد) و اگوستین قدیس، متکلم و مجتهد نامی کلیسا (430ـ354 م) را از پدید آورندگان آن می‌دانند. ولتر شاعر و نوىسنده و فیلسوف فرانسوى (1778ـ1694م) براى نخستین بار، معرفتی را که این گروه از متفکران به «تاریخ» دارند یا از آن دم می‌زنند، «فلسفه تاریخ» نامید؛ ولی روح و شیوع این معرفت، عمدتاً پس از ظهور فلسفه نظری هگل و بر تخت نشستن آن به دست مارکس و پیروان او بوده است.[8]به هر حال، فلسفه تاریخ، به قانون‌مندی تاریخ اعتقاد مؤکد دارد. تاریخ، هوىت حقیقی است، نه اعتبارى. این هوىت حقیقیِ مستقل، از جایی آغاز کرده است؛ از طریقی می‌گذرد و سرانجام هم به مقصدی می‌رسد. خلاصه، فلسفة تاریخ می‌پذیردکه حرکت تاریخ، قانون‌مند است؛ کشفِ آن قانون یا قانون‌‌ها براى ما میسر است و مجموع تاریخ، به طریق علمی تفسیرپذیر است. هگل در دیدگاه فلسفه تاریخ می‌گوىد: هدف سیر تاریخ، رسیدن به اندیشه مطلق است و در این مسیر، تاریخ تمام تلاش خود را انجام می‌دهد تا به هدف مشخص برسد. بر این اساس، تاریخ، جهان را چنین خلاصه می‌کند: الف. دورانِ آزادی یک تن و اسارت دیگران؛ ب. دوران آزادی عده‌ای و اسارت عدة دیگر؛ ج. دوران آزادیِ همگان[9].«تعمیم» و «تکامل» دو مقوله‌اى هستند که در فلسفه تاریخ، از اصول مسلم آن، به شمار می‌روند؛ یعنی جریان و سیر تاریخ از گذشته دور شروع شده و با تطور و تکامل، به زمان حال رسیده و از زمان حال با همان وىژگی‌‌هاى تحول و تطور و تکامل، به سوى زمان آینده منتهی می‌شود. اصلی که بر این سیر و جریان تکاملی تاریخِ بشر دلالت می‌کند، اصل «تعمیم» نام دارد. شهید مطهرى قدسره در تفصیل مطلب فوق می‌گوىد: ... آن وقت می‌توانیم از حوادث نقلی قاعده و ضابطه استنباط کنیم و اسمش را تاریخ «علمی» بگذاریم که قبول داشته باشیم بر اعمال اختیاری و ارادی انسان هم اصل علیت و اصل ضرورت علی و معلولی و اصل سنخیّت علی و معلولی حاکم است. خود اصل علیّت، یعنی یک حادثه بدون علت محال است صورت بگیرد. اصل ضرورت علّی و معلولی این است که اگر علت تامة یک شیء وجود پیدا کرد، معلولش جبراً و ضرورتاً وجود پیدا می‌کند. اصل سنخیّت علّی و معلولى، یعنی این‌ که هر علتِ خاص، معلول خاصی می‌تواند داشته باشد، نه هر معلولى، و هر معلولی از یک علت خاص می‌تواند صادر شود، نه از هر علتى[10] . بنابراىن اصول پذیرفته شده در فلسفه تاریخ را می‌توانیم چنین گزارش کنیم: 1. رخداد‌هاى تاریخیِ بشر داراى علت است.2. شناخت عللِ رخداد‌هاى تاریخی، برای بشر ممکن است. 3. در علت‌‌ها و معلول‌ها، اصل سنخیت برقرار است.4. از علت تام، ضرورتاً معلول ایجاد خواهد شد. 5. حرکت تاریخ، همیشه پیش رونده و رو به رشد (اصل تکاملی) است. با عناىت به این که حرکت تاریخی بشر ـ از گذشته‌‌هاى دور تا زمان حال ـ در مسیر رشد و تعالی بوده است، می‌توان نتیجه گرفت حرکت تاریخی، در آینده نیز به سوى تکامل و تعالی خواهد رفت و در واقع، فلسفه تاریخ است که با ابزار خود، آینده و فرجام بشر را پیش‌بینی کرده و آینده اى متکامل و متعالی را فراسوى بشر ترسیم می‌کند. البته این نکته نباىد فراموش شود که پیش‌بینی آینده از طریق فلسفه تاریخ، و تسرّی تکامل تاریخ گذشته به آینده، کلی و مطلق است؛ یعنی فلسفه تاریخ نمی‌تواند جزئیات پیشرفت آینده را براىمان تبیین کند. تنها اصل تکامل و پیشرفت را می‌توان از راه فلسفه تاریخ به دست آورد. حقیقت، آن است که تاریخ به هیچ وجه نمی‌تواند چیزی را به طور دقیق پیش‌بینی کند. درست است که تاریخ، روى هم رفته تصور یک نوع ترقی را به انسان القا می‌کند؛ اما این ترقی در ظاهر چنان حرکت مارپیچی دارد که آن را اگر فقط از دیدگاه عمر کوتاه تاریخ گذشته بنگریم و به آینده دور و دراز انسانیت از نظر نیفکنیم به هیچ وجه نمی‌توان آن را یک قانون خواند و یک ضرورت. در هر صورت، تاریخ (در جاىگاه مجموعه روىداد‌هاى گذشته) هر چند نمی‌تواند به قانون منتهی شود و تجربه‌اى هم که احیاناً از آن حاصل تواند شد، می‌بایست با نهایت احتیاط مورد توجه قرار گیرد، باز این امر، به هیچ وجه نمی‌تواند امکان علمیت تاریخ را به کلی نفی کند[11].در تأیید این مطلب که انسان‌‌ها در سیر زندگی خوىش همیشه به سوى تکامل و تعالی پیش می‌روند، از ملاصدرای شیرازی در ذیل توضیح روایت «وضع الله یده علی رؤوس العباد فجمع به عقولهم و کملت به احلامهم»[12] چنین نقل شده است: و لما ثبت و تقرّر أن النفوس الانسانیة من زمن ابینا آدم علیه السلام الی وقت بعثة الرسول الخاتم صل الله علیه و آله و سلم کانت متدرجة فی التلطف و التصفی مترقیّة فی حسن القبول الاستعداد، لهذا کلما جاء رسول بعد رسول کانت معجزة النبی المتأخر أقرب الی المعقول من المحسوس و الی التروح من التجسم من معجزة النبیّ المتقدم. و هکذا و لاجل ذلک کانت معجزة نبینا صل الله علیه و آله و سلم علی سائر الانبیاء و المرسلین القرآن و الکتاب و هو أمر عقلى، إنما یعرف کونه إعجازاً اصحاب العقول الزکیة و لو کان منزلاً علی الأمم السابقة لم یکن حجة علیهم لعدم استعدادهم لدرکه، ثم من بعثة الرسول صل الله علیه و آله و سلم، الی آخرالزمان کانت الاستعدادات فی ترقی النفوس فی التلطف و التزکى، و لهذا لم یحتاجوا الی رسول اخر یکون حجة من الله علیهم و انّما الحجة منه علیهم هو العقل الذی هو الرسول الداخل کما دل علیه الحدیث السابق و الحدیث اللاحق أیضاً.ففی آخرالزمان یترقی الاستعدادات من النفوس إلی حد لایحتاجون به إلی معلم من خارج علی ‌الرسم المعهود بین الناس الآن، بل یکتفون بالإلهام الغیبی عن التأدیب الوضعی و بالمسدد الداخلی عن المؤدب الخارجی و بالمکمل العقلی عن المعلم الحسی کما لسائر الاولیاء[13].چنان که ثابت شد که نفوس انسانی از زمان حضرت آدم تا زمان بعثت پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم، به تدریج رشد یافته و لطافت و صفای عقلانی بنی‌آدم، همیشه از لحاظ استعداد و قبول، رو به رشد بوده است، به دلیل همین اعجاز رسولان بعد، از اعجاز رسولان قبل، به معقول و معقولات نزدیک‌تر بوده است. به این دلیل، معجزه پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم به سائر انبیا و رسولان علیهم السلام، که قرآن باشد یک امر عقلى[14] به حساب می‌آید. در واقع افرادی که دارای عقل تزکیه شده هستند، به اعجاز قرآن پی می‌بردند. اگر همین قرآن در زمان امت‌‌های گذشته نازل می‌شد، به دلیل این‌ که استعدادشان کم بود، حجت بر آن‌‌ها نمی‌شد. بعد از بعثت پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم تا آخر زمان، استعداد مردم رو به رشد و نفوس‌شان رو به تزکیه و تلطیف شدن قرار می‌گیرد. به همین دلیل، به رسولی از طرف خدا تا حجت بر آن‌‌ها باشد، نیاز نیست و در واقع، حجت خدا، عقل آن‌‌ها می‌باشد که همان رسول درونی آن‌ها است. چنان که از حدیث سابق و لاحق، این موضوع به دست می‌آید، پس در دوران آخرزمان، استعداد و عقول، به حدی رشد می‌کند که نیاز به معلم از خارج ـ چنان که الآن مرسوم است ـ نمی‌باشد؛ بلکه با الهام غیبی از تربیت خارجی و با معلم داخلی از معلم خارجی و با عقل رشد دهنده از تعلیم دهنده انسانى، بی‌نیاز می‌شوند؛ چنان که این موارد، در همه اولیای الهی به کار می‌رود.خلاصه این‌ که پس از تقسیم امور فطری به بینش‌‌ها و گراىش‌‌ها و تبیین آن‌‌ها و بعد از بیان راه‌‌هاى شناخت امور فطری، می‌توان امور فطری را در قالب مصادیق کلی چنین گزارش کرد: ‌1. حس جست و جوگری و حقیقت‌یابی 2. حس ابتکار، ‌ابداع و نوآوری 3. حس تمایل به نیکی و فضیلت 4. میل به زیبایی 5. حس مذهبی و پرستش[15]. در نهایت، می‌توان نتیجة مطالب فوق را در چند جمله بیان کرد: مقوله آینده‌نگرى، اولاً از امور فطری است؛ ثانیاً‌ از امور فطری نظری می‌باشد؛ ثالثاً منشأ آن، حس کنجکاوى، حقیقت‌یابی و علم دوستی است، رابعاً از راه‌‌هاى تجربى، تحلیل عقلی و تاریخی و شهودی، فطری بودن آن ثابت می‌شود.خاستگاه‌‌هاى سیاسی و اجتماعىمقابل دیدگاه‌ فطری بودن آینده‌نگرى، دیدگاه کسانی مطرح است که آینده‌نگرى ـ به وىژه نوع مثبت آن ـ را برخاسته از محرومیت‌ها، ناکامی‌‌ها و نابسامانی‌‌های انسان‌‌های شکست خورده می‌دانند که غالباً پیروان ادیانند. در واقع، در نگاهشان خاستگاه نگرش مثبت به آینده، زاییدة سرخوردگی‌‌ها و بحران‌‌های روحی و روانی جوامع مذهبی است؛چنان که گفته‌اند: ... ایمان به وجود یک آینده روشن، بازتابی از محرومیت‌‌های شکست خورده است که غالباً در شکل مذهبی خودنمایی می‌کنند. ... ایمان به آیندة‌ بهتر، واکنشی از وضع نابسامان مسلمانان در دورانِ تاریک تاریخ است.... ایمان به وجود مصلح و آیندة بهتر، فکر وارادتی بوده که از عقاید یهود و نصرانی گرفته شده است. نیز جمعی از جامعه‌شناسان ماتریالیست معتقدند انتظار و عقیده به وجود یک مصلح غیبی و آینده بهتر، ریشه اقتصادی داشته و برای تخدیر افکار توده‌‌های محروم ساخته و پرداخته شده است. علاوه بر دیدگاه‌‌های فوق، دیدگاه‌‌های دیگری نیز گفته شده است که برای پرهیز طولانی شدن نوشتار از آن‌‌ها صرف ‌نظر می‌کنیم. در واقع جمع‌بندی همة آن‌‌ها چنین است: آینده‌نگرى، از مقوله‌‌هاى اجتماعى، بحران‌ها، و سرخوردگی‌‌ها دانسته شده است؛ یعنی خاستگاه آینده‌نگرى، اقتضای مادی و اوضاع اجتماعی انسان (بحران‌‌ها و سرخوردگی‌ها) است. در مقابل آن ها، دیدگاه فطری بودن و عقلی آینده‌نگرى مطرح است که خاستگاه آینده‌نگرى را عقل و فطرت و اقتضاى انسانی دانسته و دین و تعالیم دینی را عامل مشوق و تعیین کننده وىژگی‌ و شاخصه‌‌هاى آن می‌دانند.در پاسخ به آن‌هاىی که خاستگاه آینده‌نگرى را اقتضاى مادی و اوضاع اجتماعی می‌دانند، باید گفت: اولاً ـ چنان که قبلاً بیان شد ـ آینده‌نگرى انسان، یک بار از منظر گرایشات مادی توجیه‌پذیر است؛ مثل دغدغه داشتن انسان از آینده خود و فرزندانش که در واقع، این نوع آینده‌نگرى، جزئی و فردی بوده و در قلمرو محدود مطرح است. در این قسمت، حیوانات نیز با انسان‌‌ها مشترک خواهند بود؛ زیرا حیوانات هم برای آینده خود و فرزندانشان دغدغه و نگرانی دارند. اگر آینده‌نگرى انسان را فقط در اقتضاى مادی او جست و جو کنیم، جایگاه و مقام انسان را پایین آورده و او را در ردیف حیوان قرار داده‌ایم.اما در نگاه متعالى، آینده‌نگرى انسان، برخاسته از روح و فطرت است. در این راستا است که آینده‌نگرى، اقتضای مادی ندارد، بلکه اقتضای روحی دارد؛ نیز در افق جزئی و فردی نبوده بلکه در قلمروى کلی و نوعی می‌باشد. از آن جا که حیوانات، از نعمت شعور و عقل بی‌بهره هستند، نمی‌توانند آینده‌نگرى کلی و نوعی داشته باشند، و انسان‌‌ها در این نوع آینده نگری تنها بوده و این از وىژگی‌‌هاى انحصاری او می‌باشد. ثانیاً: ثابت شده است در طول تاریخ، آینده‌نگرى از ناحیه کسانی مطرح شده است که داراى صلابت و روحیه عالی و بالنده بوده‌‌ و از لحاظ شجاعت، والا‌ترین افراد زمان بوده‌اند؛ نظیر انبیای الهی که نه دچار بحران‌‌های روحی و روانی بوده‌اند و نه سرخورده و مأیوس؛ بلکه در رسالت خوىش، استوار و محکم بوده و تا پای جان به دنبال انجام وظیفه خود بوده‌اند. هیچ چیزی آن‌‌ها را در راه رسیدن به هدف، منحرف و مأیوس نمی‌کرده است. انبیای الهی که قهرمانان بشر هستند، همگی اىده آینده‌نگرى داشته و بشریت را به آیندة تاریخ امیدوار می‌کردند.علاوه بر انبیا، انسان‌‌های شجاع و سترگ دیگری که از نخبگان و نوابغ بشری و صاحب علم، دانش، تخصص و مکتب بوده، نیز داراى اىده آینده‌نگرى بوده‌اند. پس آینده‌نگرى (به معناى کلی و نوعی) برخاسته از اوضاع اجتماعی انسان‌‌ها (نظیر بحران‌‌ها و سرخوردگی ها) نیست؛ بلکه فطرت و روح انسانى، پایگاه آن محسوب شده و دین و تعالیم دینی محرک تعالی‌بخش آن می‌باشند. ثالثاً: مقوله آینده‌نگرى، اىده فراگیر و همه‌جانبه بوده و میان همه انسان‌‌ها با ملیت و نژاد مختلف مطرح است و نمی‌توان آن را وىژة یک گروه یا یک ملت و نژاد و دین دانست؛ بلکه با تجربه و استقرا ثابت شده است که اىده آینده‌نگرى در طول تاریخ ـ از انسان‌‌هاى نخستین گرفته تا انسان‌‌هاى معاصر و نیز از مردمان مشرق تا مردمان مغرب و نژاد سفید گرفته تا سیاه و زرد ـ در میان همه، به نحوى آینده‌نگرى وجود دارد؛ پس نمی‌توان گفت آینده نگری مخصوص مسلمان‌‌ها یا جوامع مذهبی یا سرخوردگان و بحران‌زدگان است؛ بلکه ایده‌ای است فرا ملی و فرامذهبی و در یک کلام، اىده‌اى ا‌ست انسانى. به تعبیر دیگر، انسان از دو راه فطرت و خرد، آینده را روشن و آفتابی می‌بیند: عشق به تکامل و پیشرفت که آبشخوار عقل و فطرت است، در دورن و حاق انسان، نهادینه شده است و هیچ گاه پیداىش این انگیزه‌‌ها را نمی‌توان با عوامل اجتماعی، روانی و وراثت و تربیت پیوند داد گر چه این عوامل در تضعیف یا دامن زدن به آن‌‌ها سهم مهمی دارند، اصل وجود آن‌‌ها جزء بافت روان انسان‌‌ها است و جزء ابعاد اصلی روح او؛ به دلیل این که هیچ جامعه و هیچ ملتی هرگز از این انگیزه‌‌ها تهی نبوده است.[16]چگونه ممکن است عشق به تکامل همه‌جانبه در درون جان انسان باشد؛ ولی بدون پاسخ واگذاشته شده و در خارج محیطی فراهم نشود تا انسان به خواسته و فطرت و عقل خوىش برسد؟ برای مثال، اعضای پیکر انسان، به تکامل و پیشرفت وجود او کمک می‌کند و عضوى در بدن نمی‌یابیم که مطلقاً نقشی در این حرکت تکاملی نداشته باشد. وىژگی‌‌هاى روانی انسان نیز چنینند؛ یعنی هر کدام نقش مؤثری در پیشرفت هدف‌‌های اصیل او دارند: «ترس» که در هر انسانی وجود دارد، سپری است برای حفظ او برابر خطر. «خشم»، هنگامی که انسان منافع خود را در معرض تهدید می‌بیند، وسیله‌اى است براى افزاىش قدرت دفاعی و بسیج تمام نیرو‌هاى ذخیرة جسمی و روحى براى نجات منافعش از خطر. بنابراین عشق به تکامل، عشق به آینده‌اى روشن و مثبت نیز وسیله‌اى است براى رسیدن به فضا و محیطی که داراى این هدف بزرگ باشد؛ زیرا هیچ عشق و علاقة اصیلی در وجود انسان بدون دلیل نیست. حتماً در وراى این عشق و علاقه، معشوق و هدفی است که انسان باید به آن برسد. اگر تشنه می‌شوىم و به آب عشق داریم، دلیل برای وجود آب است. اگر گرسنه می‌شوىم و به دنبال غذا می‌روىم، به طور حتم در خارج غذاىی هست و اگر عشق به زیباىى و داناىی داریم، دلیل بر این است که زیباىی‌‌ها و داناىی‌هاىی در جهان هستی وجود دارند. از این جا به آسانی نتیجه می‌گیریم اگر انسان‌ به آینده اى روشن دل خوش کرده است که در آن زمان، انسانیت به اوج خود برسد، حتماً‌ چنین زمینه‌ای برای بشر فراهم خواهد شد.[17]همچنین عمومیت این اىمان و اعتقاد به آینده روشن در همه مذاهب نشانه دیگری به اصالت و واقعی بودن آن دارد؛ زیرا چیزی که زاییده شرایط خاص و موردی است، نمی‌تواند این چنین عمومیت داشته باشد. تنها مسائل فطری و اصیل هستند که داراى عمومیت و کلیت و دوام هستند و این سه خصیصه در مسأله فوق، به خوبی نمایان است. اقسام آینده‌نگرىاهمیت آینده و فرجام تاریخ، سبب شده است انسان‌‌ها به آن حساس بوده و سعی و تلاش کنند از کیفیت آن آگاه شوند. مهم بودن آن نیز به این سبب است که با شناخت و تحلیل آن، می‌توان زمان کنونی و حال را بهتر شناخت. در واقع، دغدغه انسان از زمان «حال» که زیستگاه بشر است، باعث شده است به زمان گذشته و زمان فراسوى خودش بیشتر توجه کند، تا بتواند زندگی مناسب و خوبی در «هم اکنون» برای خودش فراهم کند؛ زیرا خوب زیستن در زمان حال، بدون توجه به گذشته و آینده، قابل ترسیم نیست. پس، از آن جا که آینده براى بشر مهم بوده و از طرفى با علم محدودی که او دارد، نمی‌تواند به طور کامل به آینده ‌دسترسی پیدا کند، عامل پیدایش دیدگاه‌‌های مختلف و بعضاً متعارض در کم و کیف آن شده است. همان گونه که اشاره کردیم طبق برخی دیدگاه‌‌ها چشم‌انداز آینده بشر، تاریک و ظلمانی بوده و فرجام بدی در انتظار تاریخ بشر است و برخی دیگر از دیدگاه‌‌ها آینده بشر را مثبت ارزیابی کرده، با امیدواری چشم به آیندة روشن و آفتابی که همان جامعة ایده‌آل می‌باشد، دوخته‌اند. در مقابل این دو دیدگاه، نظریه سومی مطرح است که تاریخ بشر را پاىان یافته تلقی کرده و زمان آینده را در زمان حال خلاصه نموده است. این نظریه توجه مردم را از فراسو به هم اکنون معطوف داشته‌ است. طبق این دیدگاه، جامعه ایده‌آل و موعودی که بشر از دیرباز برای رسیدن و تحقق آن لحظه‌شماری می‌کرده است، در مکتب لیبرالیسم با ایدئولوژی سکولار که نخ‌نما شدن آن بر همه کس معلوم شده است، تبلور می‌یابد.[18] آینده‌نگرى مثبت در نگرش مثبت، آینده و فرجام تاریخ بشریت، روشن است؛ یعنی آینده تاریخ به منزلة ظرفی است که ظهور موعود و جامعه اىده‌آل و مطلوب را در خود جاى داده است، موعودی که انسان‌‌های با نظر مثبت، برای رسیدن به آن، چشم به فراسو دوخته و آمدن آن را انتظار می‌کشند. نگرش مثبت، نگرشی است که غالب معتقدان به ماورا و خدا و نیز اکثر پیروان ادیان ـ اعم از آسمانی و غیر آسمانی ـ بدان باور داشته و نشاط و بالندگی فرد و اجتماع خوىش را در آن، جست و جو می‌کنند؛ پس نگرش مثبت به آینده در ساخت و ساز انسان و جوامع انسانی نقش مهمی داشته و نیز برای معنا بخشیدن و هدفمند کردن زندگی انسان‌ها، نقش تأثیرگذاری خواهد داشت. با توجه به تأثیرگذار بودن آینده‌نگرى مثبت در زندگی انسان، لازم است با طرح براهین چندى، به تبیین و تثبیت آن بپردازیم. ابتدا پیش از ورود به بیان براهین عقلى، دربارة آینده‌نگرى مثبت، به شواهد و قرائنی که از کتاب‌‌های مقدس ادیان که مورد قبول پیروان آن‌‌ها می‌باشد، خواهیم پرداخت.آینده‌نگرى مثبت در منابع زرتشتیان‌در جاماسب نامه چنین آمده است: سوشیانس (نجات دهندة‌ بزرگ جهان) دین را به جهان رواج دهد؛ فقر و تنگدستی را ریشه‌کن سازد؛ ایزدان را از دست اهریمن نجات داده، مردم جهان را هم فکر و هم گفتار و هم کردار کند.[19] مردی بیرون آید از زمین تازیان از فرزندان هاشم مردی بزرگ‌سر و بزرگ‌تن و بزرگ‌ساق و بر دین جدّ خوىش باشد با سپاه بسیار روى به اىران نهد و آبادانی کند و زمین را پر داد کند.[20]آن گاه از طرف اهورا مزدا به ایزدان یاری می‌رسد؛ پیروزی بزرگ از آن ایزدان می‌شود و اهریمنان را منقرض می‌سازد ... بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده، بنی‌آدم بر تخت نیکبختی خواهند نشست.[21]آینده‌نگرى مثبت در منابع یهوددر تورات آمده است: اگر چه تأخیر نماید، برایش منتظر باش؛ زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد کرد؛ بلکه جمیع امت‌‌ها را نزد خود جمع می‌کند و تمام قوم‌‌ها را براى خوىشتن فراهم می‌آورد.[22] خداوند، بر ابراهیم ظاهر گشت و گفت: «به ذریّه تو این زمین را می‌بخشم. تمام این زمین را که می‌بینی، به تو و ذریّه تو تا به ابد خواهیم بخشید ... .[23] و در آن زمان، میکائیل امیر عظیمی که برای پسران قوم تو [خطاب به حضرت دانیال] ایستاده است، خواهد برخاست ... و بسیاری از آنان که در خاک زمین خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد ... و آنان که بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایند، مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالآباد.[24] و در ایام آخر واقع خواهد شد ... جمیع امت‌‌ها به سوى آن روان خواهند شد، او امت‌‌ها را داوری خواهد کرد.[25] آینده‌نگرى مثبت در مزامیر داود‌زیرا که شریران منقطع خواهند شد.‌ و امّا منتظران خداوند، وارث زمین خواهند شد. هان بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود. در مکانش تأملی خواهد کرد و نخواهد بود، اما حکیمان، وارث زمین خواهند شد ... زیرا که بازوان شریر شکسته خواهد شد. و اما صالحان را خداوند تأیید می‌کند. خداوند، روز‌های کاملان را می‌داند و میراث آن‌‌ها خواهد بود تا ابدالآباد.[26] متبرکان خداوند، وارث زمین خواهند شد؛ اما ملعونان وى منقطع خواهند شد ... صدیقان وارث زمین شده، ابداً در آن ساکن خواهند شد.[27] آینده‌نگرى مثبت در منابع مسیحیت خداوند می‌فرماید: این است خدمتگزار من که او را تقوىت می‌کنم. این است برگزیدة من که از او خشنودم. او را از روحم بر خواهم ساخت، تا عدالت و انصاف را برای اقوام جهان به ارمغان آورد. عدل و انصاف واقعی را به اجرا در خواهد آورد. دلسرد و نومید نخواهد شد و عدالت را بر زمین استوار خواهد ساخت. مردم سرزمین‌‌های دور دست منتظرند تعالیم او را بشنوند.[28]همچنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. آن گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد. و در آن وقت، جمیع طوایف زمین، سینه‌زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابر‌های آسمان با قوت و جلال می‌آید ... اما از آن روز و ساعت هیچ‌کس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان، جز پدر من و بس ... لهذا شما نیز حاضر باشید؛‌ زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می‌آید.[29] آینده‌نگرى مثبت در کتاب‌‌هاى مقدس هندیان پس از خرابی دنیا، پادشاهی در آخرالزمان پیدا شود که پیشوای خلایق باشد و نام او، «منصور»‌باشد و تمام عالم را بگیرد و به آیین خود در آورد.[30] چون مدت روز تمام شده و دنیای کهنه نو شود و زنده گردد و صاحب ملک تازه پیدا شود، از فرزندان دو پیشوای جهان، یکی ناموس آخر زمان و دیگری - و حتی بزرگ وى - که «پشن» نام دارد و نام صاحب ملک تازه «راهنما» باشد، به حق پادشاه شود و خلیفة رام باشد و حکم براند و او را معجزه بسیار باشد.[31] دور دنیا تمام شود به پادشاه عادلی در آخر زمان که پیشوای ملائکه و پریان و آدمیان باشد و حق و راستی با او باشد و آنچه در دریا‌ها و زمین‌‌ها و کوه‌‌ها پنهان باشد، همه را به دست آورد و از آسمان‌‌ها و زمین، آنچه باشد خبر می‌دهد و از او بزرگ تر، کسی به دنیا نیاید.[32]آینده‌نگرى مثبت در منابع اسلامی منابع نقلی اسلام متشکل از قرآن و حدیث است. عمده تعالیم و آموزه‌‌های اعتقادی مسلمان‌‌ها نیز از آن دو برداشت می‌شود. آینده‌نگرى مثبت، از باورهایی است که میان آموزه‌‌های اسلامی از جایگاه مهمی برخوردار است. مقوله مهدوىت، باورداشتی است که آینده‌نگرى مثبت اسلام را نشان می‌دهد. از آن جا که دین اسلام، آخرین دین و نیز کامل ترین و جامع ترین ادیان آسمانی به شمار می‌آید، باىد پاسخگوى همه مشکلات و دغدغه‌‌هاى بشری باشد. آگاه نبودن و اطلاع نداشتن بشر از آینده فرجام خوىش، از مهم ترین نگرانی‌‌های او است که او را به خود مشغول کرده است.آیا سعادت و خوشبختى، چشم به راه او است یا شقاوت و بدبختى؟ دین در جایگاه تنها مقوله‌ای که میان انسان و ماورا ارتباط برقرار می‌کند، می‌تواند به این نگرانی‌‌ها پاسخ داده و انسان را به ساحل نجات رهنمون سازد؛ از این رو، دین اسلام، این مسؤولیت مهم را بر عهده گرفته و انسان‌‌ها را به آینده و فرجامشان امیدوار کرده و مهدوىت را سمبل آیندة مثبت به بشر و جوامع بشری معرفی کرده است. متماىز بودن آینده‌نگرى اسلام از آینده‌نگرى ادیان دیگر، این است که دین اسلام، علاوه بر معرفی کلی مهدوىت به عنوان نماد آیندة مثبت، به بیان جزئیات آن نیز پرداخته و با ارائه آموزه‌‌هاى روشن و معقول و نیز با تعریف صحیح و روشن از آینده‌نگرى ومقوله مهدوىت و از همه مهم‌تر با مشخص کردن مصداق منجی و زنده و حاضر بودن او در این دنیا و نیز نظارت اىشان بر اعمال و گفتار انسان‌ها، اىده آینده‌نگرى را از مقام عقل نظری (اىده مطلق) به جاىگاه عقلی عملی (مدینه فاضله مهدوى) سوق داده و آن را براى بشر و جوامع بشری عملی و کاربردی کرده است.نمونه‌‌هاى آینده‌نگرى مثبت در قرآن (و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر أن الارض یرثها عبادی الصالحون)[33]و به راستی در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد. (ان الارض لله یورث‌ها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین)[34]که زمین از آن خداست، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، می‌دهد و فرجام (نیک‌) برای پرهیزکاران است. (و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین)[35]. و می‌خواهیم بر کسانی که در زمین، فرودست شدند، منّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم.(وعد الله الذین آمنوا منکم و عملواالصالحات لیستخلفنهم فی الارض ... و لیمکنّن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنّهم من بعد خوفهم أمناً)[36] خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کار‌های شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین، جانشینِ [خود] قرار دهد ... و آن دینی را که برای ایشان پسندیده است، به سودشان مستقر کند‌ و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند. (و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله)[37] و با آنان بجنگید، تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین، یکسره از آنِ خدا شود. آیات فوق، نمونه‌هاىی از آیاتی است که بر آینده روشن و نیکوىی براى تاریخ بشر دلالت دارد. در برخی کتاب‌ها، تعداد آیاتی که به این امر اختصاص داشته و آینده را براى بشر مثبت و روشن ارزیابی می‌کند، بیش از یکصد آیه شمرده شده است. و نیز بعضی از مؤلفان، تعداد آن‌‌ها را بیش از دوىست آیه برشمرده‌ است[38] .در این نوشتار، میان آیات فراوانی که دربارة مهدوىت آمده است، برای نمونه به تعداد محدودی از آن‌‌ها اشاره شد. اکنون به برخی نکات مهم که در آن‌‌ها وجود دارد، اشاره می‌شود.1. برخی از واژگان آیات، بر حتمیت و قطعی بودن فرجام نیکو براى تاریخ بشریت دلالت دارد؛ نظیر «لقد کتبنا». از این واژه، قطعیت برمی‌خیزد. نیز از واژگان «نرید ان نمن» نیز حتمیت و قطعیت برداشت می‌شود؛ زیرا خداوند، اراده کرده است به مستضعفان امتنان بورزد و آن‌‌ها را وارثان و حاکمان روى زمین قرار دهد. هر گاه اراده الهی با امتنان همراه باشد، تخلف‌ بردار نیست. همچنین از کلمه «وعدالله» نیز حتمیت به دست می‌آید، زیرا آینده و فرجام نیکو در پرتو حاکمیت مستضعفان و صالحان، از وعده‌‌های الهی است و از آن جا که «ان الله لا یخلف المیعاد؛ خداوند، در وعده‌ای که داده است تخلف نمی‌کند»، این حاکمیت محقّق خواهد شد. 2. از واژگان «فی الزبور من بعد الذکر» استفاده می‌شود که آینده‌نگرى، از دیرباز میان ملت بنی اسرائیل نیز مطرح بوده و خداوند، به پیروان همه ادیان آسمانى، نوىد آمدن روز موعود و آینده درخشان را داده است. 3. از واژه «الأرض» استفاده می‌شود که اولاً فرا رسیدن آینده روشن و تحقق جامعه اىده‌آل بر روى همین کره زمین خواهد بود. ثانیاً‌ استعمال لفظ «الارض» به طور مطلق دلالت بر عمومیت و همه جانبه بودن می‌کند؛ یعنی تحقق جامعه موعود، فراگیر و همگانی خواهد بود. نمونه‌‌هاى آینده‌نگرى مثبت در احادیث 1. بی‌تردید، باورداشت مهدوىت، میان باور‌های مسلمانان، باوری اصیل و دارای جایگاهی مهم است. در این باره، روایات بسیاری از پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم و اهل‌بیت او نقل شده است. کثرت این رواىات، به حدی است که برخی اندیشوران و متخصصان مباحث مهدوىت، ادعای تواتر کرده و تعداد آن‌‌ها را بیش از دو هزار روایت برشمرده‌اند[39] . از آن جا که مقوله مهدوىت براى مسلمانان نماد و سمبل آینده مثبت و درخشان است، همه رواىاتی که دربارة مهدوىت در کتاب‌‌هاى حدیثی آمده است، به نحوى در راستاى آینده و آینده‌نگرى است. اکنون به دلیل کثرت و فراوانی آن‌ها، برای نمونه به روایاتی چند اشاره خواهیم کرد: حضرت رسول اکرم صل الله علیه و آله و سلم فرمود: ‌افضل اعمال امتی انتظار الفرج؛[40] برترین اعمال امت من، انتظار فرج است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود: انتظروا الفرج و لا تیأسوا من روح الله فإنّ احب الأعمال إلی الله عزوجل انتظار الفرج[41]؛ منتظر فرج و گشاىش کار باشید و از رحمت خدا مأیوس نشوىد که به یقین، محبوب ‌ترین اعمال نزد خداوند بزرگ، انتظار فرج است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ... اذا افتقدوا حجة الله عزوجل فلم یظهر لهم و لم یعلموا بمکانه و هم فی ذلک یعلمون انه لم تبطل حجج الله عنهم و بیناته فعند‌ها فتوقعوا الفرج صباحاً و مساء؛[42] هر گاه حجت خدا را فاقد شدند و براىشان آشکار نبود و از مکانش اطلاع نداشتند و در این حال، می‌دانند که حجج و بینات خدا از میان نرفته است، [در این هنگام] صبحگاهان و شبانگاهان منتظر فرج باشید. پس اىده ظهور منجی بزرگ و تحقق جامعه اىده‌ال و آفتابی بودن آینده تاریخ، عقیده‌ای است که پیروان ادیان سه‌گانة ابراهیمی و بخش چشم‌گیری از سایر ملل، بدان ایمان داشته و دارند. «یهودیان مانند مسیحیان که به بازگشت عیسی علیه السلام معتقدند، به ظهور یک منجی می‌اندیشند و همان‌گونه که زرتشتیان در انتظار رجعت بهرام شاه‌ هستند، نصرانیان حبشی نیز چشم به راه ظهور پادشاه خود «تئودور» موعود هستند و هندو‌ها نیز به خروج «وىشنو» دل بسته‌اند و مجوسی‌‌ها به زنده بودن «هوشیدر» اعتقاد راسخ دارند و بودائی‌‌ها منتظر باز آمدن «بودا» و اسپانیاىی‌‌ها مترقب بزرگ خود (رودریک)‌اند و اقوام مغول هم رهبر خود، «چنگیز» را منجی بزرگ می‌شمارند. همچنین ایدة ظهور منجی در مصر باستان هم رواج داشته است؛ همان‌گونه که در متون کهن چین نیز دیده شده است.[43]دیدگاه نوابغ و نخبگان علمی پس از بیان این نکته که اىده آینده‌نگرى اىده‌اى است همه جانبه و فراگیر و مورد قبول همه پیروان ادیان ابراهیمی و غالب ادیان غیر ابراهیمی و نیز ساىر ملت‌‌ها است، به بیان سخنان برخی نوابع و نخبگان که آینده روشن و خوبی را فراسوى تاریخ بشر ترسیم می‌کنند خواهیم پرداخت. برخی فیلسوفان و اندیشوران نامی نظیر افلاطون[44]، پلیبى[45]، ارسطو[46]، سن اگوستین[47]، فارابى[48]، ابن خلدون[49]، کانت[50]، ابن سینا[51]، ابن رشد[52]، شلینگ[53]، فیخته[54]، ‌وىکو[55]، هردر[56]، هگل[57]، مارکس[58]، صدراى شیرازى[59]، ابوالحسن عامر[60]، آرنولد توىن بی[61]، وىل دورانت[62]، ساموئل هانتینگتون[63]، پیتیریم سوروکین[64]، کارل پاسپرس[65]، علامه طباطبائى[66]، شهید مطهرى[67]‌ و... به آینده بشر، خوش‌بین بوده و فراسوى تاریخ را خوب ارزیابی کرده‌اند.پس از بیان نام برخی افراد که به آینده، دیدگاه مثبت داشته و بشر و تاریخ او را عاقبت به خیر می‌دانند، به نظرات و دیدگاه‌‌ها و نیز به سخنان برخی از آن‌‌ها اشارت می‌کنیم: در دیدگاه «هگل»، فلسفة تاریخ، قسمتی از فلسفه روح است. از نظر او، تاریخ داراى روح یا عقلی است که او را به سمت هدف راهنماىی می‌کند. از دیدگاه او، فیلسوف تاریخ به دنبال معناىی والاتر است و آن، عبارت از حدس و گمان دربارة مفهوم و هدف جریان‌‌هاى تاریخی است. او عامل پیش برندة تاریخ را - به پیروى از «کانت» و «هردر» - ملل یا اقوام گوناگون پنداشت[68] . «بی‌تردید اگر براى تاریخ، هدف و مقصدی را در نظر بگیریم، نیز مجموعه تاریخ را به منزله یک واحد حقیقی که داری انسجام و وحدت باشد مد نظر قرار دهیم و همچنین تاریخ را داراى روح و عقل بدانیم که حرکت تاریخ را تدبیر می‌کند، حرکت تاریخ به طور کلی از مسیر و حرکتش خارج نخواهد شد و قطعاً به آن هدفی که براى آن در نظر گرفته شده است، منتهی خواهد شد. در اندیشه «کانت» (1724-1804م) مسأله ترقى، به این صورت بیان می‌شد که حوادث تاریخ از طریق تأمین ترقی، آنچه را برای نوع انسان، غایت به شمار می‌آید، تحقق می‌بخشد؛ بدین‌گونه مردم در حالی که صرفاً مقاصد فردی خود را دنبال می‌کنند، به تحقق این غاىت نیز کمک می‌نماىند. مثل این است که قانون طبیعت، تمام اعمال آن‌‌ها را به خلاف خواست آن‌‌ها متوجه این غاىات منظم می‌کند؛ چنان که گوىی عقل یک نوع «حیله» به کار می‌بندد تا انسان را به مقتضاى خواست خوىش هداىت کند. افراد انسانی و حتی اقوام و ملت‌ها، تصور نمی‌کنند وقتی هر یک بر وفق دل‌خواه خوىش و شاىد هر کدام برخلاف دل‌خواه آن دیگر، غاىت و هدف خاص خوىش را دنبال می‌کنند، نا دانسته در مسیر نقشه‌ای که طبیعت دارد، راه می‌پوىند. این نقشه که خود آن‌‌ها از آن خبر ندارند، خط سیر آن‌‌ها را تعیین می‌کند و تمام اعمال و اطوار آن‌‌ها نیز در جهت تحقق آن به کار می‌آید؛ در حالی که اگر خودشان از وجود این نقشه و جهت هدف آن، اطلاع پیدا می‌کردند، علاقه‌ای برای تحقق آن اظهار نمی‌کردند. «کانت» خاطر نشان می‌کند که چون انسان مثل حیوان نیست که بر حسب غریزه عمل نماید، چنین می‌نماىد که تاریخ انسان نمی‌تواند مثل تاریخ زنبور عسل یک نوع تاریخ منظم باشد. فقط در صورتی که نقشه و غایتی داشته باشد، ممکن است زندگی و تاریخ انسان در جهت نظم و قاعده سیر کند. این ادعا البته مستلزم قبول فکر غائیت است که «کانت» آن را الزام می‌کند؛ اما چون حیات فرد کوتاه و محدود است، این غائیت در نظر وى، به وسیلة حیات نوع تحقق می‌پذیرد. بدین نحو، ترقی انسانیت در مسیر کمال از طریق نسل‌‌های متوالی و نامتناهی حاصل می‌شود و تحقق به کمال به وسیله نوع صورت می‌پذیرد نه به وسیلة فرد.[69] «در فلسفه کانت، دو مقوله، عامل ترقی انسان دانسته شده است: مقوله عقل و آزادى. عقل، ‌انسان را به سوى مسالمت با هم‌نوعان و زندگی اجتماعی سوق می‌دهد و «آزادی»، انسان را به سوى خودمحوری و منفعت‌طلبی و ارضاى تماىلات غریزی و شخصی وا می‌دارد. به تعبیر دیگر، انسان از منظر عقل، رو به جامعه می‌آورد؛ یعنی جامعه گرا می‌شود و از منظر آزادى، گریز از جامعه دارد و دنبال زندگی فردی و آزادی مطلق است؛ یعنی جامعه‌گریز است. این دو مقوله در وجود انسان که به تعبیر کانت، طبیعت در وجود انسان قرار داده است و با هم در تعارض و تصادم هستند، عامل حرکت و تحرک هستند و انسان را به سوى ترقی و کمال سوق می‌دهند. این قول کانت که ترقی به وسیلة نوع انسان تحقق می‌یابد نه افراد انسان، امری است که «هردر» به شدت آن را رد می‌کند؛ چون نوع انسانی ـ چنان که «هردر» می‌گوىد - یا عبارت است از سلسله نسل‌‌های انسانی که به دنبال یکدیگر می‌آیند، یا آن که فقط یک «تصور کلی» است که در خارج، چیزی مقابل آن نیست و کانت، با قایل شدن به آن، در واقع، در دام «فلسفه ابن رشد» افتاده است[70] .«هردر» و «هگل» به این نتیجه می‌رسند که غاىت و هدف از سیر تاریخ و تحقق آن، امری است که خداوند برای عالم در نظر دارد. بدین‌وسیله، هر دو به حکمت بالغه و مشیت الهی می‌رسند.[71]«اگوستن» (430-354م) در رساله مشهوری به نام «شهر خدا»، جریان تاریخ را به منزلة نوعی کش‌مکش توصیف می‌‌کند که بین دو عامل عمده یعنی ملکوت زمینی و ملکوت آسمانی قرار دارد. تقریباً دولت و کلیسا، مظاهر آن دو ملکوت به شمار می‌روند و غلبه نهاىی در این جدال، از آن ملکوت آسمانی خواهد بود. در این صورت، هدف تاریخ و معناى آن، گوىی بیرون از حوادث و روىداد‌ها است و عبارت است از تحقق مشیت ربانی.این نظریه، نزد مورخان و حکمای اروپا بیش از هزار سال بعد از سن اگوستن هم مقبول بود. حتی بوسوئه (1704-1627م) در قرن هفدهم هنوز تحت تأثیر تاریخ‌نگری قوم یهود و آنچه نزد کلیسا مقبول بود، تاریخ را عبارت از تحقق عناىت و مشیت ربانی[72] می‌دانست.برخی از اندیشوران و فلاسفه، نظیر علامه طباطباىى، آینده روشن و آفتابی انسان را در قالب هداىت عمومی موجودات توجیه و تفسیر می‌کنند و از منظر هداىت عمومى، انسان را رو به کمال دانسته و آینده را متکامل ارزیابی می‌کنند: دانه گندمی که در شکم خاک با شرایط مناسبی قرار می‌گیرد، شروع به رشد و نمو کرده و به شاهراه تحول می‌افتد؛ هر لحظه صورت و حالت تازه‌ای به خود گرفته، با نظم و ترتیب مشخص، راهی را می‌پیماید تا یک بوته‌ای کامل، دارای خوشه‌‌های گندم می‌شود. نیز اگر نطفة حیوانی است در میان تخم یا رحم مادر، شروع به تکامل نموده، راه مشخصی را که وىژه همان حیوان است، سیر می‌کند. این راه مشخص و سیر منظم، در هر یک از انواع آفرینش ـ که در این جهان مشهودند ـ برقرار می‌باشد و در سرنوشت همان نوع است. بدیهی است نوع انسان، از این کلیات مستثنا نیست و همین هداىت تکوىنی که بر همه انواع آفرینش حکومت می‌کند، بر وى نیز حکومت خواهد کرد و چنان‌که هر نوع با سرماىه اختصاصی خود به سوى کمال خود رهسپار می‌شود و هداىت می‌یابد، انسان نیز با هداىت تکوىنی، به سوى کمال واقعی خود هداىت می‌یابد.[73]همچنین فیلسوف معاصر شهید مرتضی مطهرى دربارة هدفمندی تاریخ، و تکامل بشر و جوامع بشرى، می‌گوىد: آیا جامعه انسانی که به سوى یک تکاملی پیش می‌رود، هدف دارد و متوجه آن تکامل است؟ چنان که طبیعت رو به تکامل می‌رود اگر در مسیر انحرافی قرار بگیرد، بر می‌گردد به حالت تعادلش؛ گاهی از این طرف می‌افتد و برمی‌گردد به تعادل؛ گاهی از آن طرف می‌افتد و برمی‌گردد به تعادل؛ ولی با این که راه‌‌هاى مارپیچی طی می‌کند، در نهایت امر، به سوى آن هدف تکامل خود پیش می‌رود. آیا جامعه هم ‌همین طور است؟ می‌گوىند الهیون قائل به چنین چیزی هستند و از غیر الهیون نیز هگل ـ که معتقد به روح مطلق بود ـ قائل به چنین مطلبی بوده است. مسأله‌ای که اکنون همه ادیان، به حضرت حجت پیش‌بینی می‌کنند که عدل کامل، صلح کامل، رفاه کامل، سلامت کامل و امنیت کامل برقرار خواهد شد، همان پیش‌بینی تاریخ و تکامل بشریت است؛ یعنی زندگی بشر در آینده منتهی می‌شود به عالی ترین و کامل‌ترین زندگی‌‌ها که از جمله آثاری که در آن هست، آشتی انسان با طبیعت است و آن، این است که زمین، تمام معادن خود را در اختیار انسان قرار می‌دهد، آسمان تمام برکات خود را در اختیار انسان قرار می‌دهد و همه این‌‌ها خود تکامل تاریخ است[74]. آینده‌نگرى منفی در نگرش منفى، آینده و فراسوى بشر، تاریک و ظلمانی فرض شده و یأس و ناامیدى، سر تا پای انسان‌‌ها و جوامع انسانی را فرا گرفته است. اىدة نگرش منفى، غالباً از آن کسانی است که به ماوراءاعتقاد ندارند و جهان و جهانیان و ارتباط میان آن‌‌ها را مادی محض می‌پندارند. به تعبیر دیگر، دیدگاه ماتریالیستی دارند؛ از این‌رو «بعضی فیلسوفان به جهان و به انسان، هر دو بدبین هستند؛ جهان را در مجموع خودش، یک امر نباىستى، یک شیء نامطلوب و انسان را هم درمیان مخلوقات این عالم، بالخصوص یک موجود شریر و یک موجودی که اسیر یک سلسله غراىز پست و پلید است و از وجود این موجود، در واقع جز شر چیزی برنمی‌خیزد، می‌دانستند. آنان معتقد بودند جهان شر است و انسان هم شریرترین موجودات».[75] طبیعت انسان، خاستگاه خیلی از رذایل اخلاقی نظیر تکبر، خودخواهى، خشم، برتری‌طلبى، استثمارگری و ... است و انسان‌ها، از زمانی که پا به عرصه زمین گذاشته‌اند، پیوسته صفات فوق، همراه آن‌‌ها بوده و در آینده نیز همراه آن‌‌ها خواهد بود.از طرفی اختلافات و چالش‌‌هاى میان انسان‌‌ها به دلیل تفاوت‌‌هاى فرهنگى، نژادی و جغرافیایی هر روز عمیق‌تر و بحرانی‌تر می‌شود. بی‌شک وقتی عوامل فوق را در کنار یکدیگر قرار می‌دهیم، نتیجه‌اى جز نابودی نسل بشر و جوامع بشری را نمی‌توان استنباط کرد. اما در تفصیل مطلب فوق در بیان خاستگاه آینده‌نگرى منفی، دو عامل نقش اساسی دارند؛ که یکی عامل درونی است که از آن به طبیعت سرکش انسان تعبیر می‌شود و دوّم، عامل بیرونی است که از آن به جهان‌بینی و نگرش انسان به جهان تعبیر می‌شود.طبیعت انسان (بُعد حیوانی انسان)از آن جا که خلقت انسان داراى دو بُعد مادی و معنوى است، هر کدام از آن‌‌ها برای خود امیال و خواسته‌هاىی دارند. در بررسی ابعاد وجودی انسان و نیز بررسی خواسته‌‌ها و گرایش‌‌های آن ها، پی می‌بریم میان آن‌‌ها تضاد برقرار است؛ یعنی جنبه‌‌های مادی انسان، گراىش‌‌ها و امیالی دارد که مخالف گراىش‌‌هاى جنبه معنوىِ انسان است. همچنین گراىش‌‌ها و خواسته‌‌هاى بُعد معنوى انسان، خلاف گرایش‌‌های بعد مادی است؛ از این رو، دائماً میان دو بُعد وجودی انسان، درگیری و ستیز برقرار است. انسان از لحاظ بُعد مادی که به بُعد حیوانی نیز تعبیر کرده‌اند، برخوردار از صفات و وىژگی‌‌هاى حیوانی می‌باشد؛ یعنی دارای خشم، غضب، تکبر، ‌استکبار، ستمگر و نیز زیاده‌خواه، استثمارگر و خودمحور و ... است. بدیهی است با برخورداری انسان از صفاتِ فوق که همان خصیصه‌‌های حیوانی است، یقیناً با افراد دیگر دچار تنش و تزاحم می‌شود؛ زیرا با توجه به محدودیتِ امکانات و تسهیلات‌ و نیز با عنایت به زیادخواهی و منافع‌طلبی انسان، درگیری و مبارزه میان انسان‌‌ها قطعی و یقینی است.اىن درگیری و ستیز در هیچ برهه از تاریخ فروکش نکرده و نخواهد کرد. در آینده نیز این فرآیند ادامه می‌یابد تا به نابودی و اضمحلال نسل بشر منتهی شود. ممکن است افرادی چنین فکر کنند که خطراتی که نسل بشر را تهدید می‌کند، جهالت و نادانی بشر است و هر چه تاریخ رو به جلو می‌رود، علم و دانش نیز رو به پیشرفت و تکامل قرار می‌گیرد؛ پس با پیشرفت علوم و دانش و از بین رفتن جهل و نادانى، خطراتی که نسل بشر را تهدید می‌کند، از بین خواهد رفت. در جواب گوىیم: اشتباه است اگر خیال کنیم منشأ انحرافات بشر، همیشه نادانی بوده است. علمای اخلاق و تربیت، همواره این مسأله را طرح کرده و می‌‌کنند که آیا تنها منشأ انحرافات بشر نادانی است - و بنابراین «تعلیم» کافی است - یا این که نادانی فقط یکی از علل انحرافات بشر است و انحرافات بشر بیشتر از ناحیة غراىز و تماىلات مهار نشده است؟ بدون شک، دوران معاصر، خود شاهدی بر این پاسخ است؛ زیرا اکنون می‌بینیم در عصر ما که به اصطلاح عصر علم و دانش است، شهوت و غضب بشر، حس جاه‌طلبی و برتری طلبی بشر، نفس پرستی و نفع‌پرستی بشر و بالأخره ستم‌گری بشر در چه حالی است؟ آیا در پرتو علم، همة این‌‌ها آرام و تعدیل شده و روح عدالت و تقوا و راستی و درستی جاىگزین آن شده است یا کاملاً بر عکس شده و غراىز حیوانی بشر بسی مسلط ‌تر از سابق است؛ علوم و فنون، به منزلة ابزاری در دست این غراىز و فرشته علم در خدمت دیو شهوت قرار گرفته است. بعید است بتوان کوچک ترین تردیدی در این مطلب روا داشت که پیشرفت‌‌هاى علمی کوچک ترین تأثیری بر اصلاح غراىز نامطلوب بشر نکرده است؛ برعکس بشر را مغرورتر و غرایز حیوانی او را افروخته‌تر کرده است. به همین سبب، خود علم و فن، امروز به صورت بزرگ ترین دشمن در آمده است. درکتاب تاریخ در ترازو در پاسخ به پرسش فوق، آمده است: وقتی آکادمی «وىژون» در سال 1749م ضمن اختراع معروف پرسید: «آیا پیشرفت علم و صنعت، در تسوىه اخلاق تأثیر کرده است یا در تباهی آن؟» این برنده جاىزه آکادمی، باقوة بلاغت بیان مؤثر خوىش کوشید نشان دهد این پیشرفت علوم، زیانش بیشتر از سود بوده است. وى تمدن و آداب اجتماعی را یک نوع ریاکاری خواند و علوم و صناىع را مولود معاىب و مفاسد انسانی شمرد؛ از جمله علم هیأت را مولود خرافات‌پرستی مردم و علم هندسه را حاصل تنگ‌نظری و محدودیت آن خواند. حتی توسعه و تکامل علوم و فنون را مایة رواج معایب نفسانی دیگر، مانند: تن آساىى، ‌تجمل‌پرستی و ...برشمرد.[76]بنابراین در نتایج مطالب فوق، چنین می‌توان گفت: با توجه به این که شاخصه‌‌هاى بُعد نفسانی انسان در طول فرآیند تاریخ، رو به ازدیاد و فزونی بوده و با پیشرفت علوم و فنون، زمینه‌‌ها و ابزار‌های جدید و بدیعی در خدمت غرایز نفسانی و شعله‌ور شدن آن‌‌ها قرار گرفته است، بی‌شک این فرآیند با توجه به تجربیات تاریخ گذشته انسان، در آینده نیز به سیر فزونی خود ادامه داده و نتیجه آن که همان نابودی نسل بشر از روى زمین باشد، رقم خواهد خورد. جهان‌بینی انساناز عواملی که انسان را به سوى نگرش منفی به آینده سوق می‌دهد، جهان‌بینی مادی است.‌ نگرش انسان به جهان، از دو حال خارج نیست: یا نگرش الهی و توحیدی است یا نگرش مادی و ماتریالیستى. نگرش به جهان و ارتباط آن با انسان که به جهان‌بینی تعبیر می‌شود، پایه و اساس ایدئولوژی را شکل می‌دهد. آینده‌نگرى، مقوله‌ای است که در ایدئولوژی مطرح است؛ پس اگر جهان‌بینی درست باشد، طبیعتاً ایدئولوژی درست می‌شود و با ایدئولوژی صحیح، می‌توان آینده‌نگرى را مثبت ارزیابی کرد؛ پس جهان‌بینی به مادی و الهی (توحیدی) تقسیم می‌شود. در جهان‌بینی الهى، علاوه بر وجود جهان و انسان و ارتباط میان آن دو، ماورا و آفریننده‌ای نیز وجود دارد. در واقع، ارتباط میان سه چیز مطرح است: آفریننده، جهان و انسان؛ یعنی تاریخ و آینده بشر را تنها با ارتباط دو مقوله (جهان و انسان) نمی‌توان ارزیابی کرد؛ بلکه مقوله سومی به نام آفریننده که از مقوله ماورا است، در هدایت و تدبیر جهان، داراى نقش تأثیرگذارى، است. امّا در جهان‌بینی مادى، روىکرد انسان به جهان، افقی است؛ یعنی ارزیابی‌هایی که انسان‌ از جهان و آینده آن انجام می‌دهد، از قلمرو حس و تجربه خارج نبوده و هر چه محسوس و تجربه‌پذیر باشد، قابل شناساىی می‌داند و آنچه را در قلمروى متافیزیک و ماورا مطرح است، از گردونه علم و معرفت خارج دانسته و قابل شناسایی نمی‌داند. وقتی نگرش انسان به جهان، نگرش مادی و ماتریالیستی بود، ایدئولوژی و باید و نباید رفتاری نیز بر اساس آن تنظیم می‌شود؛ بر این اساس، وقتی از یک طرف، جهان و انسان را بدون خالق ذی‌شعور تصور کردیم و از طرف دیگر براى انسان عوامل مختلفی نظیر نژاد، فرهنگ، ملیت، و از همه مهم‌تر بُعد حیوانی و طبیعت سرکش در نظر گرفتیم، ناگزیر نتیجه‌اى جز نابودی و اضمحلال نسل بشر، قابل تصور نخواهد بود. آینده‌نگرى هم‌اکنونی در راستای نظریة منفی‌نگر، دیدگاه دیگری مطرح است که برای انسان، آینده‌ای را لحاظ نمی‌کند و بشر را در مرحله پایان قرار می‌دهد. شاىد این دیدگاه از دیدگاه اول، افراطی‌تر و تندتر باشد؛ زیرا از منظر و نظریه اول، آینده‌ای ـ گرچه از نوع منفی و تاریک - قابل تحقق است. ولی از منظر پایان تاریخ، انسان، اصلاً زمانی به نام آینده ندارد تا صفاتِ مثبت یا منفی را بر آن بار کند؛ بلکه طبق دیدگاه پایان تاریخ، هر چه هست و نیست، در حال و هم اکنون است، نه خارج از آن. «ژان بودریا» می‌گوىد: تاریخ دیگر به دنبال غایتی نیست؛ دیگر دارای تعالی نیست؛ دیگر از خود فرا نمی‌رود و تاریخ دیگر، خطی یا دیالکتیکی ندارد که آن را به سوى فرجام یا پاىانی به معناى خوب و مثبت کلمه، فراتر ببرد. اشیا و امور، به هر سو رهسپارند، به همه سو؛ و از این‌رو دیگر جهت و سوىی ندارند. اما نه این که جهت، نابود شود؛ چون افزایش شدید جهات و مسیر‌ها پدید آمده است. این حرکت مولکولیِ جهات، باعث می‌شود نتوانیم تداومی را بازشناسیم؛ به همین دلیل که فقط تداوم نامنظم و سرگشته‌اى به چشم می‌خورد، انسان در اکنون و آنی زندگی می‌کند که دیگر تاریخ نیست. انسان، روىداد‌ها را بی‌درنگ مصرف می‌کند. زندگانی مانند فیلمی است که از برابر چشمان می‌گذرد؛ ولی در حافظه ثبت نمی‌شود؛ یعنی نه شکل گذشته را می‌گیرد و نه به شکل آینده به پیش پرتاب می‌شود. بدین ترتیب، آن جهت‌گیری به سوى آینده که به زندگی‌‌ها معنا می‌بخشید، دیگر وجود ندارد.[77] چنان‌که «ئى، ایج، کار» در کتاب تاریخ چیست می‌گوىد: عنوان پایان تاریخ در این نوشتار، به بخشی و مقطعی از تاریخ (تاریخ علم و فلسفه)انسانی تأکید می‌ورزد که در آن مقطع، انسان و جهان، گوىا در پاىان به سر می‌برد. پایان خدا، معنوىت و ارزش‌‌ها و پاىان حرکت به سوى تعالی، پایان تاریخی‌گری و پاىان همة این‌‌ها به مثابه تهی شدن و پوک و پوچ شدن انسان، علم و جهان است و این چنین است که انسان «تماشاخانه‌اى» به مثابه آدم‌واره‌هاىی عاری از حرکت و مبهوت در نهایت پوچی به آخر خط می‌رسد»[78] .دیدگاه بشر امروزی (دیدگاه پیرامون مکتب لیبرالیسم)، دیدگاه «حال» و «هم‌اکنون» است. در این دیدگاه، نه گذشته‌ای محفوظ است و نه آینده‌ای در مسیر راه؛ بلکه فرآیند زندگی در زمان «حال» همدیگر را درک می‌کنند و به یکدیگر پاسخ می‌دهند و فراسوى زمانِ «حال»، زمانی را در نظر ندارند. گذشته را گذشته و آینده را موهوم و بی‌ضابطه تلقی می‌‌کنند؛ پس هر چه هست و نیست همین اکنون است و باىد «حال» را فداى آینده موهوم نکرد. این، چراغ راهی است که عقل ابزاری انسان، فرا روى بشر امروزی می‌نهد.تفکر امروزی و بشر کنونى، انسان موجود را بر انسان ناموجود ـ چه در گذشته و چه در آینده ـ ترجیح می‌دهد. در جهان امروز، انسان موجود با نفی ماورا و حذف متافیزیک، به بن‌بست می‌رسد و انسان آخر خط می‌شود؛ انسانی فاقد ارزش و بنابراین، فاقد هر گونه معیاری براى ارزیابی خوىش؛ انسانی که از خود و از وضعیت خود راضی است و هیچ چیز او را به خروج از این وضعیت و از این بن‌بست برنمی‌انگیزد.[79]نتیجه مقالهانسان‌‌ها و حوادثی که در اطراف آن‌ها رخ می‌دهد، با زمان معنا و مفهوم پیدا می‌کند. براین اساس، انسان‌‌ها و رخداد‌های اطراف آن‌ها به ابعاد گذشته، حال و آینده قابل انجام هستند. آینده انسان قابل دسترسی نیست؛ امّا می‌توان با بررسی گذشته و تلفیق آن با زمان حال، نمای کوچکی از آینده را پیش خود ترسیم کرد. بر همین اساس ادیان آسمانی با دست مایه قرار دادن توان انسان‌ها، اولاً؛ آن‌ها را به آینده خوش‌بین کرده یعنی آینده تاریخ بشر را مثبت و آفتابی ارزیابی نموده اند. ثانیاً؛ با آموزه‌‌های وحیانی به کیفیت رخداد آینده و ظهور منجی و تشکیل حکومت جهانی توسط او و همچنین به گسترش رفاه، آسایش، معنویات و در یک کلام گسترش عدالت به معناى واقعی در همه ابعاد زندگی انسان‌‌ها اعم از فردی و اجتماعی، پرداخته اند.خلاصه کلام این‌که: اولاً؛ آینده و پایان تاریخ بشر مثبت است.ثانیاً؛ نگرش به آینده و آینده شناسی برای بشر ممکن است.ثالثاً؛ علاوه بر عقل (فلسفه تاریخ) از دین و آموزه‌‌هاى دینی نیز می‌توان براى شناخت آینده، کمک گرفت.[1]. دربارة مفهوم زمان، تقریباً همه فلاسفه اسلامی اتفاق نظر دارند و آن را این چنین تعبیر کرده‌اند که زمان، نوعی مقدار و کمیت متصل است که وىژگی‌ آن، قرارناپذیری می‌باشد و به واسطه حرکت، بر اجسام عارض می‌شود (محمدتقی مصباح یزدى، آموزش فلسفه، ج2، ص151). در روىکرد کلی، واژه زمان در اندیشة فلاسفه اسلامی دو قسم می‌شود: دیدگاه و نظریه‌ای که قبل از صدرالمتألهین مطرح بوده و دیدگاهی که بنیان‌گذار آن، صدرالمتألهین بوده و از آن به بعد، غالب فلاسفه اسلامی پیرو آن نظریه شده‌اند. طبق نظریه قبل از صدراىى، اجسام و جوهر جسمانى، ثابت و تغییرناپذیر بوده و زمان، مقوله ای متغیر و سیال است که به واسطه حرکت، بر اجسام عارض خواهد شد؛ زیرا زمان از لحاظ سنخیت که دارای خصال تغییر و زوال آنی است، نمی‌تواند بر اجسام و جوهر جسمانى بدون واسطه عارض شود؛ بلکه لازم است ابتدا با حرکت که یک مقوله ضروری است هماهنگ شود تا بتواند بر اجسام که خصال ثابت و ایستایی دارند، عارض شود. شهید مطهرى رحمت الله علیه می‌گوىد: «دیرگاهی بود که فلاسفه، «زمان» را در حدوث حوادث مادی دخالت می‌دادند و می‌گفتند پیدایش و حدوث هر حادثی به تحقق یک سلسله علل و معدات و شرایط نیازمند می‌باشد که یکی از آن‌‌ها تحقق یک قطعة زمانی است که موجود مفروض در آن، موجود و مستقر شود؛ زیرا وجود جوهری اگر چه جوهر ثابت است (قدمای فلاسفه، موجودات جوهری جسمانی را ثابت و بی‌حرکت می‌دانستند و قبول صورتی را به صورتی با کون و فساد توجیه می‌کردند، نه با حرکت جوهری)، در تکوّن خود و در زمان وجود، هیچ گاه از یک سلسله حرکات عرضی که نیاز به زمان نداشته باشد تهی نخواهد بود.» (مرتضی مطهرى، مجموعه آثار، ج6، ص835).طبق این دیدگاه، زمان به واسطه حرکت عرضی بر اجسام عارض می‌شوند که در واقع، واژة زمان، مفهومی است خارج از جسم و جسمیات که تنها در نقش عارض و معروض با یکدیگر تعامل و داد و ستد دارند و از نگاه دقیق تر، به منزله ظرف رخداد‌ها و عوامل طبیعی است که هر کدام، در قطعه زمان خاصی تحقق پیدا می‌کنند. در نظریه صدراىى، با سرایت دادن حرکت به جوهر و ذات اشیا که به حرکت جوهری شهرت یافته است، زمان نیز توانسته است به جوهر و ذات اشیا راه پیدا کند؛ پس واژه زمان، طبق این دیدگاه دیگر به واسطه نیاز ندارد و نیز جزء خارج ذات نیست؛ بلکه بدون واسطه عرضی به داخل اشیا راه پیدا کرده است: «اخیراً‌ صدرالمتألهین از فلاسفه اسلام، در قرن یازدهم هجری با اثبات «حرکت جوهری» به ثبوت رسانید که گذشته از عوارض جسمانى، خود جوهر جسمانی نیز در جوهریت، نیازمند زمان می‌باشد؛ یعنی زمان، از هوىت اشیا خارج نیست و تنها ارزش ظرفیت ندارد. در حقیقت، به شمارة حرکات موجود در جهان، زمان داریم؛ اگر چه ذهن ما با یکی از آن‌‌ها که زمان معروف است بیشتر آشنایی دارد؛ ولی پس از اثبات حرکت جوهرى، در جوهر جهان طبیعت، زمان با مفهومی تازه که می‌تواند جنبة تعیّن داشته و از ادراک هیچ مدرکی پنهان نشده باشد روشن می‌گردد و آن «زمان جوهری» است». (مرتضی مطهرى، مجموعه آثار، ج6، ص835).[2]. مرتضی مطهرى، فلسفه تاریخ، ج1، ص11.1. مرتضی مطهرى، مجموعه آثار، ج2، ص372.1. همان، ‌ج3، ص 483.2. عبدالله جوادی آملى، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ‌فطرت در قرآن، قم، اسراء، ص 24.[6]. همان.1. سیدرضا صدر، راه مهدى، ص25.1. محمدتقی مصباح یزدى، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، سازمان تبلیغات اسلامى، ص152.2. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ در ترازو، تهران، امیرکبیر، ص218.1. مرتضی مطهرى، مجموعه آثار، ج14، ص848.1. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ در ترازو، تهران، امیرکبیر، ص121.2. محمد کلینى، کافى، دارالکتب الاسلامیه، ص25 و 24، ح21.[13]. محمد صدرالدین شیرازى، شرح اصول کافى، ج1، ‌ص566.[14]. یعنی قبول اعجاز قرآن توسط مردم، با دیدن تنها نیست؛ بلکه با تدبر و تعقل، به معجزه بودن آن، پی می‌برند.1. مرتضی مطهرى، مجموعه آثار، ‌ج3، ص 492.[16].ناصر مکارم شیرازى، مهدی انقلاب بزرگ، ص95.[17]. همان، ص97.1. نظریه پایان تاریخ که دیدگاه فرانسیس و‌ فوکوىاما، است در کتاب فرجام تاریخ و آخرین انسان آمده است. [19].جاماسب نامه، ص121.[20].همان، ص107.[21].کتاب زند، ر.ک: او خواهد آمد، علی‌اکبر مهدی‌پور، ص106.[22].کتاب حیقوق نبى، فصل 2، بند‌های 3 و 5.[23].سفر پیدایش، فصل 12، بند7.[24].کتاب دانیال نبى، فصل 12، بند‌های 1 – 5.[25].کتاب اشعیاى نبى، باب2، بند‌های 2-4.[26].کتاب مزامیر، مزمور 37، بند‌های 9-12 و 17-18.[27]. همان، بند‌های 22-29.[28].کتاب مقدس، کتاب اشعیا، باب42.[29].انجیل متى، فصل 24، بند‌های 27 و 30 و 35 و 37 و 45.[30].کتاب مقدس «دیده» ر.ک، مهدی انقلابی بزرگ، ناصر مکارم شیرازى، ص54.[31].مقدس (پاتیکل) ر.ک، همان.[32].مقدس (باسک) ر.ک:‌ او خواهد آمد، علی‌اکبر مهدی‌پور، ص102.[33].انبیاء: 105.[34].اعراف: 128.[35].قصص : 5.[36].نور:55.[37].انفال:39.[38].سیدهاشم حسینی بحرانى، سیمای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در قرآن، ترجمه سیدمهدی حائری قزوىنی.[39].ر.ک:منتخب‌الاثر، آیت‌الله صافى.[40].تحف‌العقول، ص37؛ بحارالانوار، ج52، ص122.[41].بحارالانوار، ج52، ص123.[42].کمال‌الدین، ج2، ص7.[43]. سیدمحمدحسین، المهدوىه - فی الاسلام، ص43؛ غالب مصطفى، الامامة و قائم القیامة، ص270.[44].فیلسوف بزرگ باستان یونان (347-427ق.م) مؤسس نقشه «اتوپیا».[45]. ploybius، مورخ بزرگ یونانی (120-201ق.م).[46].Aristote، فیلسوف بزرگ یونان (322-385ق.م).[47].Augustine، اسقف بزرگ (354-340م).[48].فارابی در کتاب آراء اهل المدینه الفاضله و سیاسة المدینة و تحصیل السعادة و حصول المدنى.[49].ابن خلدون، جامعه‌شناس اسلامى، (1322-1406م) (732-808هـ.ق)[50].kant، فیلسوف بزرگ آلمانی (1724-1804م)[51].ابن‌سینا، فیلسوف بزرگ اسلامى.[52].ابن رشد، فیلسوف بزرگ اسلامى، شارح جمهور افلاطون.[53].Schellin(، فیلسوف آلمانی (1775-1845م).[54].(ichte، فیلسوف آلمانی (1726-1814م).[55].Vico، فیلسوف ایتالیایی (1668-1766م).[56].Herder، فیلسوف آلمانی (1744-1803م).[57].He(el، فیلسوف آلمانی (1770-1831م).[58].Marx، فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی (1818-1883م).[59].ملاصدرا (محمد شیرازی) فیلسوف بزرگ اسلامى.[60].ابوالحسن عامر، ‌صاحب کتاب السعادة و الاسعاد.[61]. Toynbee، فیلسوف آلمانى، (1889-1985م) صاحب کتاب مورخ و تاریخ.[62].Durant، فیلسوف آمریکاىى، صاحب کتاب تاریخ تمدن و تاریخ فلسفه.[63].Huntington، صاحب کتاب برخورد تمدن‌ها.[64].Soroi، جامعه‌شناس روسى، صاحب کتاب نظریه‌‌هاى جامعه‌شناسی و فلسفه‌‌هاى نوىن تاریخ.[65].jaspers فیلسوف آلمانى (1883-1969م) صاحب کتاب آغاز و انجام تاریخ.[66].علامه سید محمدحسین طباطباىى، فیلسوف بزرگ اسلامى.[67].علامه شهید مرتضی مطهرى، فیلسوف بزرگ اسلامى.[68].والش دبیل، مقدمه‌اى بر فلسفه تاریخ، مترجم ضیاءالدین علاىی طباطباىى، امیرکبیر، ص157.[69].عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ در ترازو، امیرکبیر، ص215.[70].همان، ص218.[71].همان، ص219.[72].همان، ص200.[73].سیدمحمدحسین طباطباىى، شیعه در اسلام، دفتر انتشارات اسلامى، ص134.[74].مرتضی مطهرى، مجموعه آثار، ج15، ص178.[75].همان، ص999.[76].تاریخدر ترازو، ص212.[77].رامین جهانبگلو، نقد عقل مدرن، ص87.[78].اى، اىچ، کار، تاریخ چیست، ص162.[79].نیچه، زرتشت (پیرابرهون)، ص93. |

**پدیدآورنده: حجت‌الاسلام والمسلمین حسین الهی‌نژاد**